

با نام و یاد خدا

کتاب



کلاس هفتم

تهیه شده توسط وبسایت [بتافایل](#)



درس ۱: زنگ آفرینش

صبح یک روز نوبهاری بود
روزی از روزهای اوّل سال
بچه‌ها در کلاس جنگل سبز
جمع بودند دور هم، خوش‌حال
بچه‌ها گرم گفت‌وگو بودند
باز هم در کلاس، غوغا بود
هر یکی برگ کوچکی در دست
باز انگار، زنگ انشا بود
تا معلّم ز گرد راه رسید
گفت با چهره‌ای پر از خنده:
باز موضوع تازه‌ای داریم
“آرزوی شما در آینده”
شب‌نم از روی برگ گل، برخاست
گفت: می‌خواهم آفتاب شوم
ذره ذره به آسمان بروم
ابر باشم، دوباره آب شوم
دانه آرام بر زمین غلتید
رفت و انشای کوچکش را خواند
گفت: باغی بزرگ خواهم شد
تا ابد سبز سبز خواهم ماند
غنچه هم گفت: گر چه دل تنگم
مثل لب‌خند، باز خواهم شد
با نسیم بهار و بلبل باغ
گرم راز و نیاز خواهم شد
جوجه گنجشک گفت: می‌خواهم

فارغ از سنگ بچه‌ها باشم
روی هر شاخه جیک جیک کنم
در دل آسمان، رها باشم
جوجه کوچک پرستو گفت:
کاش با باد رهسپار شوم
تا افق‌های دور، کوچ کنم
باز پیغمبر بهار شوم
جوجه‌های کبوتران گفتند:
کاش می‌شد کنار هم باشیم
توی گلدسته‌های یک گنبد
روز و شب، زائر حرم باشیم
زنگ تفریح را که زنجره زد
باز هم در کلاس غوغا شد
هر یک از بچه‌ها به سویی رفت
و معلّم دوباره تنها شد
با خودش زیر لب، چنین می‌گفت:
آرزوهایتان چه رنگین است!
کاش روزی به کام برسید،
بچه‌ها، آرزوی من این است!

قیصر امین‌پور

خودارزیابی (صفحه ۱۴ کتاب درسی)

۱- چه کسانی در کلاس جنگل سبز، آرزوهای خود را مطرح کردند؟ **شبنم، دانه، غنچه، جوجه گنجشک، جوجه کوچک پرستو، جوجه‌های کبوتران و معلم**

۲- منظور شب‌نم از جمله "می‌خواهم آفتاب شوم" چیست؟ منظورش این است که می‌خواهم با گرمای خورشید بخار شوم و به آسمان بروم و با خورشید یکی شوم.

۳- اگر شما در جنگل سبز بودید، چه آرزویی داشتید؟ کاش می‌شد هیچ درختی قطع نشود، کاش هر روز درختی می‌کاشتیم.

دانش‌زبانی

به بیت‌های زیر توجه کنید:

زنگ تفریح را که زنجره زد

باز هم در کلاس غوغا شد

هر یک از بچه‌ها به سویی رفت

و معلم دوباره تنها شد

بیت‌های بالا از بخش‌هایی تشکیل شده است، مانند: "هر یک از بچه‌ها به سویی رفت".

هر یک از این بخش‌ها، دارای معنی کامل است. به این بخش‌ها **جمله** می‌گویند. هنگام سخن گفتن یا نوشتن، برای انتقال پیام به شنونده یا خواننده از جمله استفاده می‌شود.

-تشخیص شکل صحیح حروف و درست نویسی از اهداف املاست.

-در هنگام نوشتن املا از به کار بردن واژه‌های "**هم‌آوا**" به جای یکدیگر پرهیز شود.

کار گروهی (صفحه ۱۶ کتاب درسی)

۱- درباره تعداد جمله‌های بند دوم شعر (بیت ۳ و ۴)، گفت‌وگو کنید.

جمله با فعل‌های: بودند، بود (مصرع ۲). بود (مصرع ۴) و فعل حذف شده در مصرع ۳، داشت. از مفهوم به این فعل پی می‌بریم. (حذف به قرینه‌ی معنوی) صورت گرفته است.

۲- شعر را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.

نوشتن (صفحه ۱۶ کتاب درسی)

۱- واژه صحیح را با توجه به معنی جمله در جای خالی قرار دهید.
الف) مسلمانان دو ماه محرم و صفر را گرامی می‌دارند. (سفر، صفر)
ب) هیچ کس او را نمی‌شناسد؛ او در اینجا غریب است. (قریب، غریب)

۲- با حروف روبرو، چهار کلمه بنویسید که ارزش املائی داشته باشد. (م، ح، ر، ز، ت، ی)
حرم، حرمت، تحریم، حریم، تمیز، رحمت

حکایت: اندرز پدر

یاد دارم که در ایام طفولیت، متعبد و شب خیز بودم. شبی در خدمت پدر - رحمه الله علیه - نشسته بودم و همه شب، دیده بر هم نبسته و مُصحف عزیز بر کنار گرفته و طایفه‌ای گرد ما خفته.
یادم می‌آید که در زمان کودکی بسیار عبادت می‌کردم و شب‌ها برای عبادت و نماز بیدار می‌ماندم. شبی نزد پدرم (رحمت خدا بر او باد) نشسته بودم و تمام شب بیدار بودم و قرآن می‌خواندم و گروهی هم اطراف ما خواب بودند.

پدر را گفتم: از اینان، یکی سر بر نمی‌دارد که دوگانه‌ای بگزارد. چنان خواب غفلت برده‌اند که گویی نخفته‌اند که مرده‌اند.
به پدرم گفتم: یکی از این‌ها بیدار نمی‌شود که نماز صبح بخواند، آن چنان در خواب غفلت فرو رفته‌اند که انگار مرده‌اند.

گفت: جان پدر! تو نیز اگر بخفتی، به از آن که در پوستین خلق، اُفق.
پدرم گفت: عزیز پدر! تو هم اگر بخوابی، بهتر از این است که غیبت دیگران را کنی. (خوابیدن و عبادت نکردن بهتر از بیدار ماندن و بدگویی از مردم است.)

گلستان سعدی

واژه نامه

آبد: زمانی که آن را نهایت نباشد، جاودان، همیشگی
أفق: کرانه آسمان
اندرز: پند، نصیحت
در پوستین خلق افتادن: کنایه از غیبت کردن

دیده: چشم

زائر: دیدارکننده، زیارت کننده

زنجره: نوعی حشره که از خود صدا تولید می‌کند، سیر سیرک

شوم: بد، نحس، نامبارک

طفولیت: کودکی، خردسالی

غفلت: بی‌خبری، ناآگاهی

غوغا: آشوب و فریاد، همهمه

فارغ: آسوده، راحت

قریب: نزدیک، حدود

کام: آرزو، میل، خواسته

گلدسته: مناره

مُتَعَبَّد: شکرگزار، عبادت کننده

مُصحف: کتاب، کتاب آسمانی، قرآن کریم

اعلام

قصر امین پور: (۱۳۸۶-۱۳۳۸ ه.ش) استاد دانشگاه و شاعر معاصر، در سال ۱۳۳۸ در گتوند خوزستان متولد شد. دیپلم خود را در شهر دزفول گرفت و ابتدا در رشته پزشکی و جامعه‌شناسی پذیرفته شد ولی هر دو را رها کرد و به ادبیات روی آورد و در این رشته به درجه دکترا نایل شد. وی از شاعران موفق پس از انقلاب اسلامی به شمار می‌آید. از آثار او می‌توان "در کوچه آفتاب، تنفس صبح، مثل چشمه مثل رود، به قول پرستو و آینه‌های ناگهان" را نام برد. دریغا که این استاد و شاعر خوش نام، به ناگهان و زود چشم از جهان فرو بست. وی در پاییز ۱۳۸۶ وفات یافت.

گلستان سعدی: شیخ، گلستان را به سال ۶۵۶ ه.ق آفرید. گلستان به یقین یکی از درخشان‌ترین و استادانه‌ترین نمونه‌های نثر پارسی است که پس از گذشت قرون متمادی هنوز اثری که از حیث فن نگارش و محتوا یارای برابری با آن را داشته باشد، خلق نشده است. نثر گلستان، مسجع است؛ یعنی نثری که گوشه چشمی نیز به شعر دارد. زیبایی سبک نگارش گلستان آن چنان در پهنه ادب سرزمین ما به جلوه‌گری پرداخته که بسیاری را به دام تقلید از آن کشانده است. در میان تقلیدکنندگان معتبر سعدی می‌توان از جامی، (صاحب بهارستان)، قآنی (پدید

آورندهٔ پریشان) و همچنین قائم مقام نام برد. گلستان سعدی علاوه بر دیباچه، دارای هشت باب است که آمیخته به نظم و نثر است. باب‌های گلستان عبارت‌اند از: ۱- سیرت پادشاهان ۲- در اخلاق درویشان ۳- در فضیلت قناعت ۴- در فواید خاموشی ۵- در عشق و جوانی ۶- در ضعف و پیری ۷- در تأثیر تربیت ۸- در آداب صحبت

سعدی شیرازی: (۶۹۰-۷۰۶ ه.ق) مشرف الدین سعدی، آموزش‌های مقدماتی را در زادگاه خود، شیراز، فرا گرفت. برای اتمام تحصیلات به بغداد رفت. از بغداد به انگیزه دانش اندوزی، رفتن به سرزمین‌های عربی را در پیش گرفت. پس از ۳۵ سال به شیراز برگشت. بوستان (به شعر)، گلستان (نثر آمیخته به شعر) و دیوان اشعار از او برجای مانده است. مجموعهٔ این آثار "کلیات سعدی" نامیده می‌شود.



درس ۲: چشمه معرفت

در یکی از سال‌های نوجوانی که کنجکاوی خستگی‌ناپذیری داشتم، برای فراگرفتن و فهمیدن و به ویژه برای کشف کردن، سری به طبیعت روستا زدم.

با نگاه‌های کنجکاوانه و تشنه، به درس بزرگ طبیعت می‌نگریستم، گوش می‌دادم، چشم می‌دادم، دل می‌دادم و روحم چنان غرق فهمیدن بود که از هیجان می‌لرزید. احساس می‌کردم هم اکنون چشمه‌های معرفت از درون من سر باز خواهند کرد و آب‌های زلال و سرد و گوارای فهم و دانایی در من خواهد جوشید. من اکنون درست نمی‌دانم که در آن لحظه‌ها تا کجا می‌فهمیدم و نمی‌دانم چه فهمی از آن زیبایی‌ها و آفرینش الهی داشتم اما یقین دارم که در کلاس شگفت آفرینش و زیبایی طبیعت، عظمت و جلال و جاذبه خالق را با همه وجودم لمس می‌کردم.

غرقه شکوه و اعجاز زیبایی خلقت بودم که ناگهان نوازش لطیف و خنکی را در لای انگشتان پاهای برهنه‌ام احساس کردم؛ آب، جوشش چشمه‌ها! آب، این روح مُذاب امید و زندگی، تازه نفس، جوان، زلال و نیرومند با گام‌های استوار و امیدوار شتابان می‌رفت تا خود را به دهان خشک زمین و صدها کشتزار سوخته و نگاه‌های پژمرده هزاران درخت تشنه برساند و در رگ‌های خشکیده جوی‌های مزرعه و کوچه‌باغ‌های مرده، جاری گردد.

سال دیگر که به روستا برگشتم، بر روی سبزه‌ها و کشته‌های سیراب، درختان سرسبز باغ و صحرا را دیدم که شاخه دست‌های خویش را به آسمان برافراشته بودند و دعا می‌کردند و کودکان پرنشاط گل بوته‌ها و نوجوانان امیدوار دَرت‌ها در گوش نسیم، آمین می‌گفتند و من با غرور و مهربانی و خشنودی، باغ و صحرا را تماشا می‌کردم و در درخت‌ها و بوته‌ها می‌نگریستم. گویی با هریک از آنان آشنایی دیرینه دارم و با همه ساقه‌های سرسبز، رفیق و خویشاوندم. این نخستین باری بود که در برابر این همه عظمت و بزرگی و در میان این همه آفرینش خداوند، خود را که هنوز نوجوان بودم، بزرگ حس می‌کردم.

از صحرا باز می‌گشتم و نسیم، مانند مادری مهربان و آداب‌دان که به کودکان خویش، حق‌شناسی و ادب می‌آموزد، سرهای نهال‌های جوان و بوته‌های نوزاد خویش را به نشانه احترام و وداع با من خم کرده بود و من در آخرین نقطه دید که اندک اندک صحرا از نظرم ناپدید می‌شد، بار دیگر سرم را برگرداندم و با تکان دادن دست‌هایم به احساسات خاموش اما سرشار از پاکی و صفای این طبیعت و سبزه‌های معصوم پاسخ می‌گفتم و به خالق آنها می‌اندیشیدم و این بیت "سعدی" را زمزمه می‌کردم:

“برگ درختان سبز، در نظر هوشیار
هر ورقش دفتری است، معرفت کردگار”
کویر، دکتر علی شریعتی (با اندکی تلخیص)
خودارزیابی (صفحه ۲۱ کتاب درسی)

۱- در کلاس طبیعت چه زیبایی‌هایی را می‌توان درک کرد؟ عظمت، جلال و جاذبه‌ی خالق را می‌توان درک کرد.

۲- این ابیات از بوستان سعدی با کدام بخش از درس ارتباط دارد؟

بر روی سبزه‌ها و کشته‌های سیراب، درختان سرسبز باغ و صحرا را دیدم که شاخه‌ی دست‌های خویش را به
آسمان بر افراشته بودند و دعا می‌کردند.

برآرد تهی دست‌های نیاز
ز رحمت نگردد تهی دست باز
همه طاعت آرند و مسکین نیاز
بیا تا به درگاه مسکین نواز
چو شاخ برهنه برآریم دست
که بی‌رنگ از این بیش، نتوان نشست
۳- نمونه‌های دیگری از زیبایی‌های آفرینش را بیان کنید. سبزه‌ها و کشته‌های سیراب، درختان سرسبز، باغ شاد و

خرم، صحرا

دانش زبانی

نکته اول

به این جمله‌ها توجه کنید:
- غرقه شکوه و اعجاز زیبایی خلقت بودم.
- آیا درختان سرسبز باغ و صحرا را دیدی؟

- به خالق این زیبایی‌ها ببندیش.

- آرزوهایتان چه رنگین است!

جملهٔ اوّل، خبری را به ما می‌دهد. به این گونه جمله‌ها "جملهٔ خبری" می‌گویند. جملهٔ دوم، چیزی را با آهنگ و لحن پرسشی مطرح می‌کند. به این دسته از جمله‌ها، "جملهٔ پرسشی" می‌گویند. جملهٔ سوم، انجام کاری را درخواست و یا خواستی را بیان می‌کند. به این جمله‌ها، "جملهٔ امری" می‌گویند. آخرین جمله، احساس ما را نسبت به چیزی یا کسی، نشان می‌دهد. به این گونه جمله‌ها "جملهٔ عاطفی" می‌گویند.

هر یک از این جمله‌ها با لحن و آهنگ مناسب خود بیان می‌شوند.

نکتهٔ دوم

به واژه‌های زیر توجه کنید:

- فهم، مفهوم، مفاهیم

- عجب، تعجب، عجایب

- طفل، اطفال، طفولیت

با اندکی دقت در واژه‌ها، در می‌یابیم که هر گروه از واژه‌های بالا ویژگی‌های مشترکی دارند:

۱- ریشه یا حروف اصلی آنها یکی است، مثلاً در گروه اوّل "فهم" و در گروه دوم "عجب" ریشهٔ اصلی کلمه است.

۲- از نظر معنی، واژه‌های هر دسته معنای نزدیک به هم دارند.

به این واژه‌های هم ریشه که ارتباط معنایی با یکدیگر دارند، **واژه‌های هم‌خانواده** می‌گویند.

املا در دورهٔ اوّل متوسطه، شامل دو بخش است:

-متن املا به صورت تقریری

-فعالیت‌هایی که هدف تقویت املا و درست نویسی دارند.

کار گروهی (صفحهٔ ۲۲ کتاب درسی)

۱- گفت‌وگوی جویبار و درخت تشنه را به صورت نمایشی اجرا کنید. به عهده دانش آموز با همکاری معلم

۲- دربارهٔ لحن و شیوهٔ بیان انواع جمله، گفت‌وگو کنید. به عهده دانش آموز با همکاری معلم

۱- کلمه‌ها و ترکیب‌های مهم املائی درس را بنویسید.

غرق = فرو رفتن، چشمه‌ی معرفت = مبدأ آگاهی، نوجوانان امیدوار ذرت‌ها = بلال‌های ریز کوچک، کلاس شگفت آفرینش = آفریده‌های خدا، روح مذاب = هستی بخش جاری، رگ‌های خشکیده، جوی مزرعه = ریشه خشکیده درختان، کودکان پر نشاط گل بوته = غنچه‌های پر طراوت گل‌ها

۲- برای هر کلمه، یک هم خانواده بنویسید.

اعجاز ← ← عجز، معجزه

غرق ← ← غریق، اغراق

نقطه ← ← نقاط

معصوم ← ← عصمت

۳- در متن زیر چند غلط املائی وجود دارد؛ آنها را پیدا کنید و شکل صحیح آنها را بنویسید.

کودکان پر نشاط گل بوته‌ها و نوجوانان امیدوار زرت‌ها در گوش نسیم عامین می‌گفتند و من با قرور و مهربانی و خشنودی، باغ و سحرا را تماشا می‌کردم.

زرت‌ها = ذرت‌ها

عامین = آمین

قرور = غرور

سحرا = صحرا

روان‌خوانی: کژال

کژال، روناک را بغل زد و راه افتاد. روناک انگشتش را به دهان گذاشته بود و می‌مکید. دهکده تازه از خواب بیدار شده بود. کژال می‌رفت تا سری به "عمه کابوک" بزند. خنکی هوای صبح، سرحال ترش می‌کرد. کژال، لپ قرمز روناک را بوسید و آرام گاز گرفت. روناک لبخند زد. کژال زیر گلویش را قلقلک داد. روناک باز خندید. کژال قنداقه او را محکم به سینه فشرد و گفت: "فدای تو، رؤئه شیرینم".

کژال از کنار هر که می‌گذشت، سلام می‌داد و با احوال‌پرسی کوتاهی می‌گذشت. چشمه را دور زد و سنگ‌ها و ریگ‌های اطراف چشمه، زیر گالش‌های لاستیکی کژال تکان می‌خوردند و بیدار می‌شدند.

کژال، از بلندی تپه بالا رفت و بعد، سرازیر شد. نیمه راه بود که خشکش زد. برجا ماند. چیزی از پشت صخره بیرون آمد. کژال اوّل خیال کرد که سگ است؛ سگی از سگ‌های آبادی که پی گله بیرون آمده؛ اما سگ نبود. صدای زوزه‌اش، پوست بر تن کژال خراشید. روناک را تنگ به خود فشرد. گرگ آماده خیز بود. تن کژال مثل علفی در باد می‌لرزید:

- روناکیم، روناکیم.

نگاهی به پشت سر انداخت. نیاید می‌ماند. به سمت نوک تپه خیز کرد. تپه قد کشیده بود؛ کژال خیال می‌کرد. دوید و دوید و فریاد کشید. شوهرش را به کمک خواست:

- هه ژار... هه ژار!

هه‌ژار آن سمت "قُروه" بود؛ سر زمین. دشت صدای کژال را به خودش برگرداند. گرگ دست‌هایش را مثل تیغه داس در هوا می‌چرخاند و به سمت کژال می‌جهید. کژال هرچه در توان داشت در پاها ریخت... دیگر حتی صدای گریه روناک را هم نمی‌شنید. سنگ‌های ریز و درشت، راه را بر کژال سخت می‌کردند. او می‌دوید اما تپه انگار تیرکی شده بود؛ مستقیم به سوی آسمان.

دمی بعد، کژال صدای نفس‌های تلخ گرگ را شنید و گرمی نفسش را پشت سرش حس کرد. گرگ دامن کژال را به دندان گرفت. کژال جیغ کشید، زمین خورد و روناک از دستش افتاد. همان طور که افتاده بود، لگدی به گرگ زد. گرگ دندان‌های تیزش را به کژال نشان داد و حمله‌ور شد. کژال خودش را به طرف روناک کشید.

- روناکیم، روناکیم!

گرگ چنگال به بازوی کژال کشید، خیزی برداشت و قنடை روناک را که از درد و ترس جیغ می‌کشید، به دندان گرفت.

کژال بر پوست گرگ چنگ کشید و فریاد زد: "هه ژار... هه ژار! خاکم به سر!" گرگ، قنடை به دهان گرفت و دوید. کژال به دنبال او زمین را خیش می‌کشید، مویه می‌کرد و روناک را صدا می‌زد. خم شد و سنگ برداشت.

- اگر به روناک بخورد!

سنگ را زمین انداخت؛ زار زد و دوید. صورت خراشید و دوید. گرگ پاره تنش را می‌برد.

روناک مثل بزه‌ای، دست‌هایش را در هوا تکان می‌داد. گردنش به عقب خم شده بود و صدای نازک گریه‌اش، سنگ‌های بیابان را می‌خراشید.

کژال به موهایش چنگ زد، لنگه گالشش از پایش افتاد. سنگ‌ها پایش را کوبیدند.

- روناک!... روناک! دایه‌ات بمیره، روله!

دشت یک پارچه صدا شده بود و ناله و مویه. باد صدای کژال را غلتاند و با خود برد. "آزاد" سر زمین بود که فریاد کژال را شنید. هراسان ماند: "صدا از کدام طرف می‌آید؟"

باز هم جیغ. آزاد دوید. صدا از سمت تپه بود. کسی کمک می‌خواست. گام انداخت و دوید. صدا او را به خود می‌خواند. چشم آزاد از دور جسمی را که تند و تند به طرف او می‌آمد، دید و لحظه‌ای بعد، گرگ نزدیک آزاد رسیده بود و آن دورتر، کژال پابرنه و بر سر زنان می‌دوید.

وقت فکر کردن نبود. آزاد نباید می‌ماند. دندان بر دندان می‌سایید. گرگ مقابل آزاد بود. قنடை روناک به دهانش بود. روناک، خفه گریه می‌کرد و گرگ خرناسه می‌کشید. آزاد معطل نماند. خاک را، سنگ را و تیغ را... دوید. از زمین جهید و به گرگ رسید. خیز برداشت و حمله‌ور شد. آزاد باید گرگ می‌شد. حمله کرد. قنடை روناک را کشید. تکه‌ای از آن در دهان گرگ ماند. آزاد، روناک را به سرعت زمین گذاشت و با گرگ درهم پیچید. کژال رسید. بر سر زنان دوید و روناک را بغل زد. به صورت روناک خیره شد.

روناک قرمز شده بود اما هنوز گریه می‌کرد. امیدی به دل کژال دمید. روناک را بر سینه فشرد.

گرگ، خرناسه می‌کشید و دهان باز می‌کرد تا آزاد را بدرد. آزاد با سنگ بر سر گرگ کوبید. گرگ چنگ انداخت و سینه او را خراشی عمیق داد. آزاد فریاد کشید. کژال جیغ می‌زد و کمک می‌خواست؛ قروه اما از آنها فاصله داشت.

کژال، قدمی پیش گذاشت تا به آزاد کمک کند، اما روناک دوباره ترس در دلش انداخت؛ دخترکش سخت ترسیده بود. کژال کاری نمی‌توانست بکند. گلویش را با فریادی بلندتر خراشید. کسی آن طرف‌ها نبود. دندان‌های تیز گرگ صورت و بازوی آزاد را نشانه کرده بود. آزاد، مجال نمی‌داد.

دست گرگ را به دندان می‌گرفت و مشت بر چشم‌های او می‌کوبید. آزاد و گرگ روی سنگ‌های سخت دشت غلتیدند.

نفس داغ و تلخ گرگ، راه نفس را بر آزاد بسته بود. کژال باز شوهرش را فریاد زد: "هه ژار... هه ژار!"

کاری از دستش نمی‌آمد. خواست سنگی بردارد و به گرگ حمله کند اما روناک آرام نمی‌گرفت.

دست گرگ، لحظه‌ای در دهان آزاد ماند. آزاد دندان‌ها را به هم فشرد. گرگ زوزه کشید، دست از دهان او درآورد و با چشم‌های خون گرفته‌اش به او زل زد. کژال بیشتر ترسید. قدمی عقب رفت. روناک را سخت در بغل گرفت. تمام تنش ترس شده بود.

آزاد غلتید و فریاد کشید. کژال فکر کرد نباید بماند. باید کمک بیاورد. دوید. پابره‌نه به سمت آبادی دوید و فریاد کشید و کمک خواست. گرگ، آزاد را به خاک غلتاند و آزاد سر گرگ را عقب کشید و او را برگرداند. بازویش را دور گردنش حلقه کرد. نباید رها می‌کرد. نباید خسته می‌شد.

نایب می‌ترسید و رها می‌کرد. خسته نشد و نترسید. هرچه قوه داشت، به ساق و بازویش ریخت.

سر بر آسمان، بلند کرد و فریاد کشید: "الله... الله!"

و گردن گرگ را فشرد. نفس داغ گرگ، دست آزاد را می‌سوزاند.

کژال، گریه کنان می‌دوید و گاه گاه سر برمی‌گرداند و پشت سرش را نگاه می‌کرد تا ببیند چه بر سر جوان مردم آمده.

صدای گرگ که لحظه‌ای خفه شد، آزاد همه توانش رفت، بی‌حال بر زمین افتاد. کژال که صدایی نشنید، ایستاد. اندوهی به وسعت دشت بر دلش گسترده شد. روی گرداند. آزاد و گرگ را افتاده، دید:

- گرگ، جوان مردم را درید!... آه! خاکت بر سر کژال! خاکت بر سر!

جیغ زنان و مویه کنان، راه رفته را برگشت. دشت را یک پارچه صدای نفس نفس زدن‌های گرگ و آزاد پر کرده بود. بازوی آزاد، حلقه‌ای تنگ، دور گردن گرگ بسته بود. گرگ خواست چنگ بیندازد و گردنش را آزاد کند. اما تمام وجود آزاد انگار دست‌هایش شده بود. گرگ نتوانست گردن برهاند. آزاد فریاد می‌کشید و حلقه را کوچک‌تر می‌کرد. گرگ به خرناسه افتاده بود و خرناسه‌اش تگّه تگّه می‌شد.

کمی بعد، دست و پایش از تَقَلّا افتاد. آزاد، رهایش نکرد. نفس داغ گرگ، یک باره سرد شد، دست و پایش از حرکت ماند. آزاد بر زمین افتاد.

کژال، صورت می‌خراشید و زار می‌زد و می‌دوید. آزاد که صدایش را شنید، زمین را کمک گرفت. دست‌ها را ستون کرد و نفس زنان برخاست. پیراهنش، پاره پاره شده بود و از صورت و سینه‌اش خون می‌آمد. کژال به سویش دوید. سرپا که دیدش، به حق حق افتاد، آزاد خسته و زخمی، بریده، بریده گفت: "آرام گیر. خواهرکم! طفلت خوب است؟"

روناک، گریه می‌کرد. کژال، آرام نگرفت. آزاد، قدم برداشت. کژال، قنடை سفید روناک را باز کرد و به آزاد داد تا خون‌هایش را پاک کند.

طاهره ایبُد

درک و دریافت (صفحه ۲۹ کتاب درسی)

۱- به نظر شما کدام یک از شخصیت‌های داستان، اهمیت بیشتری دارد، چرا؟

۲- اگر شما به جای نویسنده بودید، داستان را چگونه تمام می‌کردید؟

واژه نامه

إعجاز: کاری شگفت و عجیب انجام دادن، معجزه

تَقَلّا: کوشش، تلاش

خُرناسه: صدایی ناهنجار که از گلو یا بینی شخص بیرون آید.

دایه: مادر

رُولَه: فرزند (به زبان کردی)

زُلال: صاف، گوارا

زمزمه: نغمه، خواندن آرام و زیر لب

شُکوه: بزرگی، جلال

صخره: کوه سنگی، سنگ بزرگ

طراوت: شادابی، تازگی

قُنداقه: دور پیچ کودک، ملحفه

گالش: نوعی کفش، (کفش لاستیکی)

لحن: آواز، صدا، ایجاد حالتی در خواندن متن

معصوم: پاک و بی‌گناه

مویه: شیون و زاری، ناله، گریه

اعلام

طاهره ایبُد: (متولد ۱۳۴۲ ه.ش) وی در شیراز دیده به جهان گشود. از نویسندگان معاصر است. در زمینه ادبیات کودک و نوجوان دارای آثار است. "باغچه توی گلدان" و "به هوای گل سرخ" از آثار اوست.

علی شریعتی: (۱۳۱۲-۱۳۵۶ ه.ش) نویسنده و اندیشمند معاصر، فرزند استاد محمّد تقی شریعتی بود. وی در سال ۱۳۱۲ شمسی در مزینان خراسان به دنیا آمد. در رشته جامعه شناسی و تاریخ ادیان به درجه دکترا دست یافت. کتاب‌های: فاطمه فاطمه است، کویر، اسلام شناسی از اوست.

درس ۳: نسل آینده ساز

جوان و نوجوان، چشمه جوشان نیرو و استعداد است. جوان، یعنی آینده. جوان خوب برای یک کشور، یعنی آینده خوب. جوانان و نوجوانان ما اهل فکر کردن، دریافتن و تحلیل کردن [هستند]. این هم امتیاز دیگری است.

همه آنچه در تحلیل‌های دشمنان این ملت و این کشور به عنوان نقطه مرکزی مشاهده می‌شود، این است که این نسل جوان و پرشور و آینده‌ساز را از راه‌های مختلف برای ساختن ایران آباد و آزاد و مؤمن و پاکیزه آینده، ناتوان کنند. اما به رغم تلاش‌های دشمنان، واقعیت، عکس این است. من به هیچ‌وجه قبول نمی‌کنم حرف‌ها و تحلیل‌های کسانی را که گاهی در برخی از مطبوعات یا رسانه‌ها از انحراف نسل جوان سخن می‌گویند؛ این طور نیست. اگر گاهی اشتباه و خطایی از جوان سر بزند، با توجه به دل پاک و نورانی جوان، این اشتباه کاملاً قابل جبران است. اینها چرا صلاح و پاکدامنی و پارسایی و صداقت جوانان را نمی‌بینند؟ چرا شور و شعور جوانان را نمی‌بینند؟

متخصصان و دانشمندان جهانی مجبور شده‌اند؛ اعتراف کنند که جوانان ما با پشتوانه ایمان و همت و غیرت، توانسته‌اند استعداد جوشان و پنهان خود را آشکار کنند.

وقتی جوان‌های ما خرمشهر را بازپس گرفته بودند، اوایل ریاست جمهوری بنده بود. یک هیئت جهانی به ایران آمد و رئیس آن به من گفت: "امروز در دنیا وضع شما با یک سال پیش، از زمین تا آسمان تفاوت کرده است". راست می‌گفت. دنیا باور نمی‌کرد جوانان ما، بسیجیان ما و ارتش ما بتوانند خرمشهر را با آن همه استحکاماتی که دشمن و پشتیبانانش درست کرده بودند، پس بگیرند.

جامعه ما بحمدالله از میلیون‌ها جوان دختر و پسر برخوردار است. این مایه افتخار برای ملت ماست. این ملت باید به وجود این همه جوان، ایت همه استعداد و این همه دل پاک و نورانی ببالد. جوان هم باید به کشور خود، به انقلاب خود، به نظام اسلامی خود و به پرچم برافراشته اسلام خود ببالد و آینده را بسازد. آینده با حرف، ساخته نمی‌شود؛ با کار هوشمندانه و مؤمنانه ساخته می‌شود؛ باید کار کنید آن هم کار هوشمندانه و برخوردار از پشتوانه ایمان.

به شما جوانان به عنوان فرزندان عزیز و پاره‌های دل این ملت... می‌گویم؛ عزیزان من، کار کنید؛ امروز دشمنان نمی‌خواهند دانشگاه و درس و مدرسه و معلم باشد. دشمنان ما نمی‌خواهند میلیون‌ها جوان با درس خواندن و حفظ ایمان و رستگاری و پاکدامنی‌شان در این منطقه فردای شکوهمندی را برای ایران مقتدر به وجود بیاورند.

ایمان و پاکدامنی‌تان را حفظ کنید. درستان را خوب بخوانید و جوانی‌تان را قدر بدانید؛ این نیرو و نشاط باید در راه به دست آوردن این ارزش‌های والا خرج شود، وقتش هم الآن است. شما امروز در سال‌های طلایی عمر خود قرار دارید و خدای متعال هم به شما کمک خواهد کرد. از این فرصت خوب زندگی و از دامان گرم و مهربان نظام اسلامی و انقلاب اسلامی - که بحمدالله توانسته این همه جوان مؤمن و خوب را در درون خویش پرورش دهد - بهترین استفاده را بکنید.

از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با دانش‌آموزان

خودارزیابی (صفحه ۳۴ کتاب درسی)

۱- امتیازات یک نوجوان و جوان خوب را از دیدگاه رهبر معظم انقلاب، بیان کنید.
انسان پرکاری می‌باشد، پارسا و رستگار هست. ایمان قوی دارد، پاکدامن و پر تلاش و با اراده هست. دلی پاک و هوشی بالا دارد. فرصت‌های خوب زندگی را از دست نمی‌دهد و همواره در صحنه‌های مختلف حاضرند.

۲- منظور از عبارت "آینده با حرف ساخته نمی‌شود" چیست؟ یعنی ما نباید فقط درباره آینده‌مان حرف بزنیم، باید به آن عمل کنیم تا بتوانیم در آینده، موفق شویم. یعنی کار کنیم، آن هم به فرموده رهبر "هوشمند و مؤمنانه" کار کنیم.

۳- شما ویژگی‌های برجسته جوان امروز ایرانی را چه چیزهایی می‌دانید؟ دارای ایمان و تقوا، همت و غیرت،

صداقت و پاکی و شور فراوان

دانش زبانی

نکته اول

به مثال‌های زیر توجه نمایید و درباره آنها گفت‌وگو کنید.

(الف)

- آمد

- می‌گویم.

(ب)

- همه دانش آموزان با دیدن این منظره در کلاس درس

- هنگامی که معلم فارسی ما با دقت کتاب را

همان طور که می بینید اگرچه مثال های بخش "الف" فقط از یک کلمه تشکیل شده اند، اما معنی آنها کامل است؛ در حالی که مثال های بخش "ب" شامل چندین کلمه هستند، اما معنی کاملی ندارند و شنونده را در انتظار می گذارند. شما فکر می کنید علت این تفاوت چیست؟

همان طور که متوجه شدید مثال های بخش "الف" فعل دارند اما مثال های بخش "ب" فعل ندارند. فعل بخش اصلی معنای جمله و انتقال دهنده پیام است؛ بنابراین "**فعل**" مهم ترین بخش هر جمله است.

نکته دوم

به این جمله ها توجه کنید:

۱- جوان و نوجوان ما با استعداد است.

۲- جوان و نوجوان چشمه جوشان نیرو و استعداد است.

۱- به شما جوانان این ملت می گویم.

۲- به شما جوانان به عنوان فرزندان عزیز و پاره های دل این ملت می گویم.

جمله های شماره (۱) و (۲) هر دو پیام یکسانی دارند اما جمله های دوم زیباتر و دلپذیرتر است. دلیل زیبایی جمله های دوم چیست؟

هرگاه بخواهیم مقصود خود را بیان کنیم، از "**زبان**" استفاده می کنیم اما وقتی بخواهیم همان مقصود و منظور را زیباتر و تأثیرگذارتر بگوییم، از "**ادبیات**" بهره می گیریم.

-در نوشتن املا به نحوه تلفظ و مطابقت آن با شکل نوشتاری دقت شود.

-پس از پایان املا، متن را یک بار دیگر مرور کنید.

کارگروهی (صفحه ۳۵ کتاب درسی)

۱- شکفتن گل و دوره نوجوانی را مقایسه کنید. یکی از مباحث مهم دوره نوجوانی حفاظت نوجوان در برابر معضلات موجود در یک جامعه می باشد. هدایت و رسیدگی یک نوجوان تا مرحله به مانند سمپاشی و رسیدگی به گل برای شکوفا شدن می باشد.

۲- شعری درباره نوجوانی و جوانی بیابید و در کلاس بخوانید. به عهده دانش آموز
نوشتن (صفحه ۳۵ کتاب درسی)

۱- در بند چهارم درس "فعل"ها را مشخص کنید و بنویسید. باز پس گرفته بودند / بود / آمد / گفت / تفاوت کرده است / می گفت / باور نمی کرد / بتوانند / درست کرده بودند / پس بگیرند.

۲- با توجه به معنی و مفهوم جمله، گزینه صحیح را انتخاب کنید.
الف) اینها چرا و پاکدامنی و پارسایی جوانان را نمی بینند؟ (سلاح، صلاح)
ب) بحمدالله برخورداری از میلیون ها جوان دختر و پسر افتخار برای ملت ماست. (مایع، مایه)

۳- برای هر یک از واژه های زیر، یک هم خانواده بنویسید.

مقتدر ← ← اقتدار، قادر

متعال ← ← تعالی، اعلا، عالی

نظام ← ← ناظم، نظم، منظوم

متخصص ← ← تخصص، اختصاص

شعر خوانی: توفیق ادب

ای خدا! ای فضل تو حاجت روا

با تو یاد هیچکس نبود روا

قطره دانش که بخشیدی ز پیش

متصل گردان به دریا های خویش

صد هزاران دام و دانه است ای خدا

ما چو مرغان حریصی بی نوا

گر هزاران دام باشد هر قدم

چون تو با مایی، نباشد هیچ قدم
از خدا جوییم، توفیق ادب
بی ادب، محروم شد از لطف رب
بی ادب، تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد

مثنوی معنوی، مولوی

واژه نامه

استحکامات: بناها و موانعی که برای دفع دشمنان می سازند.

استعداد: توانایی، قابلیت

اعتراف: بر زبان آوردن حقیقت

آفاق: جمع افق، اطراف، کرانه های آسمان

به رغم: برخلاف، وارونه

بی نوا: فقیر، بی خوراک

حریص: زیاده جو، طمع کار

روا: سزاوار

شعور: درک و فهم

صداقت: دوستی، محبت، درستکاری

صلاح: درستی

غیرت: مردانگی، آبرو

فرصت: زمان مناسب

فضل: بخشش، احسان

مطبوعات: روزنامه ها و مجلات

مقتدر: قدرتمند، توانا

والا: برتر، عالی

هَمَّت: تلاش، اراده، سعی و کوشش

هیئت: گروه، دسته، جمعی

اعلام

مولوی: (۶۷۲ - ۶۰۴ ه.ق) مولانا جلال الدین محمد بلخی از شاعران و عارفان بزرگ ایران در قرن هفتم است. کتاب عظیم "مثنوی معنوی" با ۲۶۰۰۰ بیت که گنجینه‌ای از معارف اسلامی است، معروف‌ترین اثر اوست. آرامگاه او در "قونیه" ترکیه واقع است.



درس ۴: با بهاری که می‌رسد از راه، زیبایی شکفتن

با بهاری که می‌رسد از راه

روشن و گرم و زندگی پرداز

آسمان مثل یک تبسم شد

هر چه سرما و هر چه دل سردی

پر زد آهسته از نظر گم شد

آسمان مانند لبخندی روشن و زیبا و حیات بخش و مهربان شد و سرما و هرچه غم و غصه بود، از بین رفت و از نظر غایب شد.

با نسیمی که زندگی در اوست

باز چشم جوانه‌ای وا شد

بر درختی، شکوفه‌ای خندید

در کتابی، بهار، معنا شد

با وزش نسیم زندگی بخش، جوانه‌ای سر از خاک بیرون آورد و بر شاخه‌ی درختی، شکوفه‌ای جوانه زد و در کتاب طبیعت، بهار آغاز شد.

با بهاری که می‌رسد از راه

سبز شو، تازه شو، بهاری شو

مثل یک شاخه گل، جوانه بزن

مثل یک چشمه سار، جاری شو

همگام با فرا رسیدن بهار، تو هم تازه و جوان شو و سرسبز باش، مثل یک شاخه‌ی گل رشد کن و مانند چشمه حرکت کن و تلاش کن.

زندگی بر تو می‌زند لبخند

هست وقت شکفتن امروز

بهتر از هر چه هست در دنیا

با خدا راز گفتن امروز

زندگی به تو روی آورده است و هنگام جوانی و شکوفایی توست. در این دنیا، بهترین چیز برای تو، راز و نیاز با خدا و عبادت اوست.

محمدجواد محبت

زیبایی شکفتن

دورهٔ نوجوانی، دوران شور و شوق و شکوفایی است. دوره‌ای که بزرگ‌ترها معمولاً با حسرت و آه از آن یاد می‌کنند.

نوجوانی، دورهٔ انتقال از کودکی به بزرگسالی است؛ تقریباً از یازده سالگی آغاز می‌شود و تا هجده سالگی ادامه می‌یابد که دوره‌ای پرفراز و فرود، بین وابستگی و استقلال است. نوجوانی دوره‌ای شبیه به رؤیا و زیبا است. زیبایی و قشنگی آن را با کم‌حوصلگی و دلخوری‌های بیهوده، زشت و تاریک نکنیم. می‌توانیم از لحظه‌های زندگی لذت ببریم و جویبار باصفا و زلال و گوارای زندگی را گل‌آلود نسازیم.

رابطه و رفتار ما با خود، خانواده و دوستان، بسیار مهم است. چون شخصیت ما را شکل می‌دهد. دوستی خوب است که گفتارش درست و رفتارش پسندیده باشد. در دلش ایمان و مهربانی موج بزند و از چهره و نگاهش امیدواری و نشاط بجوشد. دوست خوب، کیمیا است.

استقلال طلبی، کنجکاوی، شوق یادگیری و دانایی و... نوجوان را گاهی ناآرام جلوه می‌دهد. این جلوه‌های گوناگون نوجوانی هیچ کدام بیهوده نیستند؛ ریشه در نیازها و علایق ما دارند.

تا می‌توانیم، بیاموزیم. این همه کتاب خوب و مطالب آموختنی ما را به سوی خود می‌خوانند. کتاب پُر راز و رمز آفرینش و شگفتی‌های طبیعت، سرشار از درس‌ها و اندرزهاست. اگر نیروی جوانی و شادابی و چالاکی این دوره را با تأمل، تفکر و بصیرت همراه کنیم، به شکوفایی خواهیم رسید.

تمیزی و پاکیزگی، آراستگی و پاکدلی، ما را با زیبایی‌های جهان پرشکوه الهی همراه و همسایه می‌کند. نوشتن به خط خوش و یادگیری مهارت‌های دلنشین هنری و آفریدن نوشته‌ها و تصاویر زیبا، زندگی را از شکوفه‌های محبت و امید به آینده، سرشار می‌سازد.

آفریدگار همهٔ شکوفه‌ها و زیبایی‌ها، اوست که همیشه با ماست؛ پس در همهٔ کار و کردارها و همه گاه و جا او را به یاد بیاوریم.

۱- منظور شاعر از "آسمان مثل یک تبسم شد" چیست؟ با آمدن بهار، آسمان گرم و زندگی بخش شد و همه‌ی سردی‌ها و غصه‌ها از بین رفت.

۲- به نظر شما، چرا بزرگ‌ترها از دوره نوجوانی و جوانی خود معمولاً با حسرت و آه، یاد می‌کنند؟ زیرا آنان آن دوره را با غفلت سپری کرده‌اند و زمان را با کارهای نسنجیده و بیهوده از دست داده‌اند و اکنون فرصتی برای برگشت به آن دوران و استفاده‌ی درست از آن ندارند.

۳- "نوجوانی زیباست"؛ چه کنیم تا زیباتر شود؟ باید قدر آن را بدانیم و قشنگی آن را با کم حوصلگی و دل خوری‌های بیهوده زشت و تاریک نکنیم، با زیبای زیبا آفرین دوست‌تر و صمیمی‌تر باشیم.

دانش زبانی

نکته

به این جمله‌ها توجه نمایید و درباره‌ی آنها گفت‌وگو کنید.

(الف)

- نرگس آمد.

- آقای مدیر آمد.

(ب)

- هوا سرد است.

- خواهرم خوشحال است.

در مثال‌های بخش "الف"، "آمد" فعل جمله است و انجام کاری را نشان می‌دهد. وقتی شما بگویید "آمد" شنونده می‌پرسد "چه کسی آمد؟" در واقع کسی یا چیزی عمل آمدن را انجام می‌دهد؛ بنابراین برای تمام شدن معنی جمله، لازم است به این بخش، فعل اضافه شود. در جمله‌ی اول عمل آمدن را نرگس انجام داده است و در جمله‌ی دوم آقای مدیر، کسی است که آمده است.

در مثال‌های بخش "ب"، فعل جمله، صفت یا حالتی را نشان می‌دهد. وقتی شما بگویید "سرد است" شنونده می‌پرسد "چه چیزی سرد است؟" یا وقتی بگویید "خوشحال است" شنونده می‌پرسد "چه کسی خوشحال است؟" در واقع صفت یا حالت مورد نظر به کسی نسبت داده شده است.

به کلمه‌هایی که معمولاً در ابتدای جمله می‌آیند و انجام کاری و یا داشتن حالتی به آنها نسبت داده می‌شود، "نهاد" گویند.

-کتاب درسی فارسی می‌تواند یکی از منابع شناخت املای واژگان باشد.

-یکی از راه‌های تقویت املا، پرورش مهارت خوب گوش دادن است.

کارگروهی (صفحه ۴۱ کتاب درسی)

۱- درباره نیازهای اساسی یک نوجوان گفت‌وگو کنید. نوجوان بودن در میان هم سن و سالان را دوست دارد تا با آنها از علایق خود صحبت کند و از نصیحت بزرگ‌تر به دور باشد و از دوستان خود در کارهایش مشورت گرفته و نظر آنان را بداند.

۲- کتاب مناسبی درباره نوجوانی به کلاس بیاورید و بخش‌هایی از آن را بخوانید. به عهده دانش‌آموز

نوشتن (صفحه ۴۱ کتاب درسی)

۱- پنج جمله از متن درس "زیبایی شکفتن" بنویسید و نهادها را مشخص کنید.

۱- آفریدگار هم شکوفه‌ها و زیبایی‌ها، اوست.

۲- این همه کتاب خوب و آموختی ما را به سوی خود می‌خوانند.

۳- دوست خوب کیمیا است.

۴- نوجوانی دوره‌ای شبیه به رویا و زیباست.

۵- رابطه و رفتار ما با خود، خانواده و دوستان بسیار مهم است.

۲- برای هر یک از واژه‌های زیر، دو هم خانواده بنویسید.

مثل ← ← امثال، مثال، تمثیل

نظر ← ← ناظر، مناظره، منظر

جاری ← ← جریان، مجری، مجرا

۳- واژه‌های زیر را مانند نمونه، کامل کنید.

خسته + ی ← ← خستگی

آهسته + ی ← ← آهستگی

زنده + ی ← ← زندگی

شکفته + ی ← ← شکفتگی

واژه نامه

استقلال: به آزادی کاری کردن، وابسته نبودن

بصیرت: آگاهی و بینش

تأمل: اندیشه کردن، فکر کردن

تَبَسُّم: لبخند زدن

اعلام

محمّدجواد محبّت: متولّد ۱۳۲۲ در کرمانشاه، از معلّمان شاعر و اهل قلم است. "رگبار کلمات"، "کوچه باغ آسمان" و "با بال این پرنده سفر کن" از آثار اوست.

درس ۶: قلب کوچکم را به چه کسی بدهم؟

من قلب کوچولویی دارم؛ خیلی کوچولو؛ خیلی خیلی کوچولو.

مادر بزرگم می‌گوید: "قلب آدم نباید خالی بماند. اگر خالی بماند، مثل یک گلدان خالی، زشت است و آدم را اذیت می‌کند."

برای همین هم، مدتی است دارم فکر می‌کنم این قلب کوچولو را به چه کسی باید بدهم؛ یعنی چه کسی را باید توی قلبم جا بدهم که از همه بهتر باشد؟ یعنی، راستش، چطور بگویم؟ دلم می‌خواهد تمام تمام این قلب کوچولوی کوچولو را، مثل یک خانهٔ قشنگ کوچولو، به کسی بدهم که خیلی خیلی دوستش دارم ... یا ... نمی‌دانم ... کسی که خیلی خوب است. کسی که واقعاً حَقِّش است توی قلب خیلی کوچولو و خیلی تمیز من خانه داشته باشد.

خوب، راست می‌گویم دیگر، نه؟

پدرم می‌گوید: "قلب، مهمان‌خانه نیست که آدم‌ها بیایند، دو سه ساعت یا دو سه روز توی آن بمانند و بعد بروند. قلب، لانهٔ گنجشک نیست که بهار ساخته شود و در پاییز، باد آن را با خودش ببرد..."

قلب، راستش، نمی‌دانم چیست اما این را می‌دانم که فقط جای آدم‌های خیلی خیلی خوب است؛ برای همیشه ...

خوب ... بعد از مدتی‌ها که فکر کردم، تصمیم گرفتم قلبم را بدهم به مادرم؛ تمام قلبم را، تمام تمامش را بدهم به مادرم؛ و این کار را هم کردم ...

اما ...

اما وقتی به قلبم نگاه کردم، دیدم با اینکه مادرِ خوبم توی قلبم جا گرفته، خیلی هم راحت است، باز هم نصف قلبم خالی مانده ...

خب معلوم است. من از اول هم باید عَقلم می‌رسید و قلبم را به هر دوتاشان می‌دادم؛ به پدرم و به مادرم. پس همین کار را کردم.

بعدش، می‌دانید چطور شد؟ بله، درست است. نگاه کردم و دیدم که باز هم، توی قلبم مقداری جای خالی مانده ...

فوراً تصمیم گرفتم آن گوشه خالی قلبم را بدهم به چند نفر که خیلی دوستشان داشتم و این کار را هم کردم. برادر بزرگم، خواهر کوچکم، پدر بزرگم، یک دایی مهربان و یک عموی خوش اخلاقم را هم توی قلبم جا دادم ...

فکر کردم حالا دیگر توی قلبم حسابی شلوغ شده ... این همه آدم توی قلبی به این کوچکی، مگر می‌شود؟

اما وقتی نگاه کردم خدا جان، خداجان! می‌دانید چی دیدم؟

دیدم که همه این آدم‌ها، درست توی نصف قلبم جا گرفته‌اند؛ درست نصف.

- با اینکه خیلی راحت هم ولو شده بودند و می‌گفتند و می‌خندیدند، و هیچ گله‌ای هم از تنگی جا نداشتند ...

خوب ... بعدش نوبت کی‌ها بود؟

بله، درست است. باقی قلبم، یعنی آن نصفه خالی را، با خوشحالی و رضایت، دادم به همه آدم‌های خوبی که توی محله ما زندگی می‌کنند. همه قوم و خویش‌های خوبی که دارم و همه دوستانم، و همه معلم‌هایی که بچه‌ها را دوست دارند ...

و خودتان می‌دانید چی شد ...

(خدایا، چیز به این کوچکی، چطور می‌تواند این قدر بزرگ باشد؟)

راستش، بین خودمان باشد، پدرم یک عمو دارد، این عموی پدرم خیلی خیلی خیلی پول‌دار است.

من وقتی دیدم همه آدم‌های خوب را دارم توی قلبم جا می‌دهم، سعی کردم این عموی پدرم را هم ببرم توی قلبم و یک گوشه بهش جا بدهم ... اما ... جا نگرفت ... هر چی کردم جا نگرفت ... دلم هم سوخت ... اما چه کار کنم؟ جا نگرفت دیگر. تقصیر من که نیست، حتماً تقصیر خودش است. یعنی، راستش، هر وقت که خودش هم، با زحمت و فشار جا می‌گرفت، صندوق بزرگ پول‌هایش بیرون می‌ماند و او، دوان دوان از قلبم می‌آمد بیرون تا صندوقش را بردارد ...